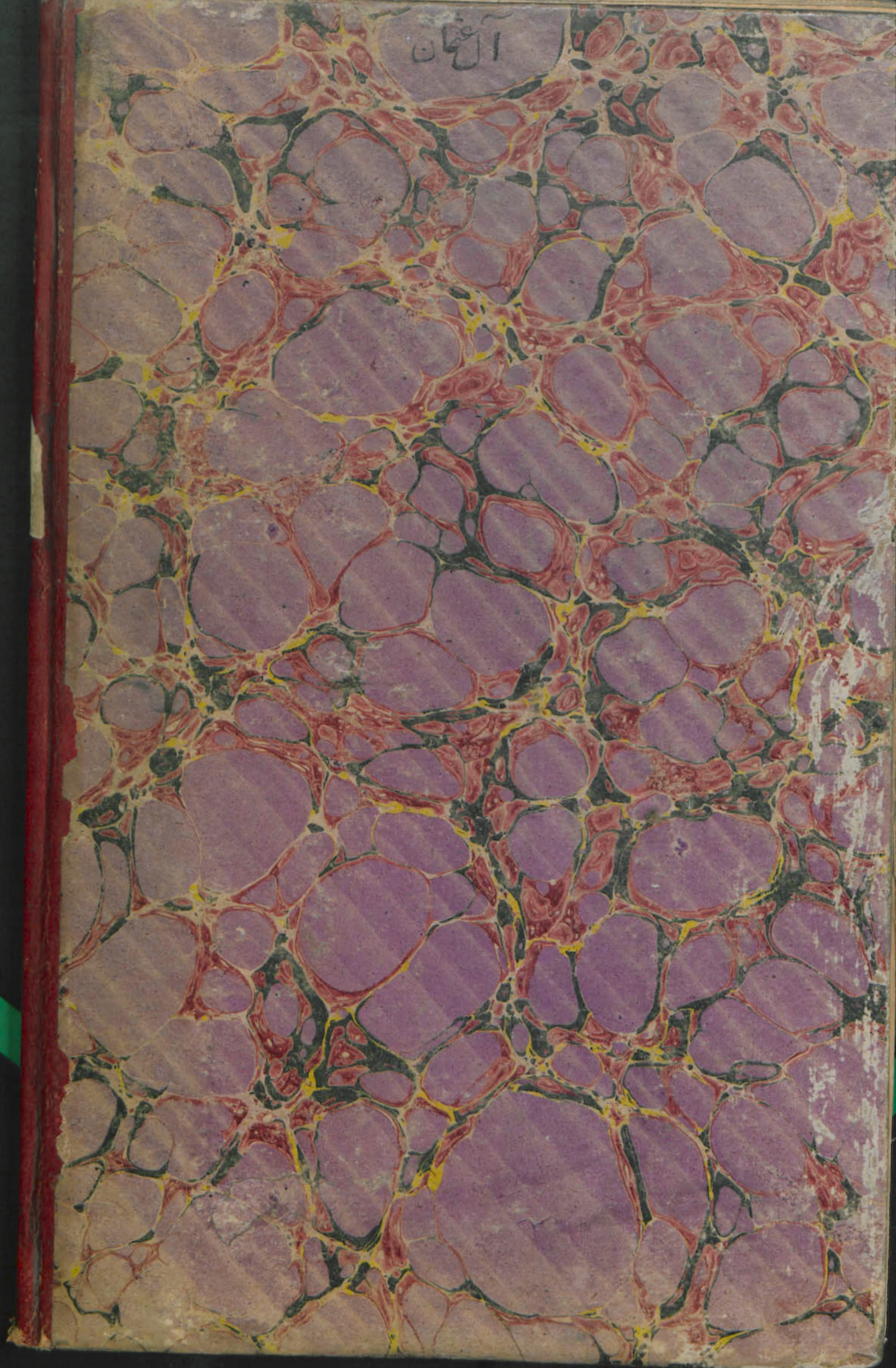


۱۴

۱۴۵۸

کتابخانه ملی
۷۰۷۱


آل



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاریخ ثبت: ۱۳۸۲
شماره ثبت: ۷۰۷۱

۷۰۷۱

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی		
نام کتاب: تاریخ طوایف ترک		
مؤلف:	موضوع تالیف:	شماره دفتر:
۷۰۷۱		۲۲۴۱۰
		۹۱۱۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۷۰۷۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تبریز
شماره ۷۰۷۱

۷۰۷۱



کتابخانه مجلس شورای ملی		
نام کتاب: تاریخ طوایف ترک		
مؤلف:		شماره دفتر: ۲۲۴۱۰
موضوع کتاب:		۹۱۱۰
۷۰۷۱		



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تبریز
شماره ۷۰۷۱



بسم الله الرحمن الرحيم

عائده ترک ز طوالت قدیده و از آن شب شد دست شب سپید طین شامه و برگی که شامه با
اصل خود را بد و منسوب مید زما برین قران فاجعه چنان نماید که برود و دست و از این است
خود تا از آن پس تعبیر کرد و دست اگر بود و از آن تا قمره نوشته است بر ترک را بسیار می
بسته که بر بعضی از آنجا که می باشد ترک بود و منوال خیال خیب و جیده طوالت خود
خویش را منسوب بر ترک برایش بر آن طبع طبع نام و استند و تا بر منوال را و در و از نشیب
پشت تا ترک میرساند و حال که شامه با که ترک و اقی می باشد و از این شب که شامه
و این شب را بر می جاری شد و صفت آنکه ایشان بر اسم را منسوب بشمار و از هر روز و از هر
صدید ارجح است که این فاجعه را از میانه چنانچه در قدیم مل کرک و در من که یلانیان را و بسیار
آنها را با سر چسبی مید شد و طین بود و یوس طرا ترک را بجهت صبه با سر ترک و قضیفات خود
ضبط کرده اند و این فتنه را کرده را که بی برانی و کاهی می کشند و در یک یک چسبی از بر این
ایرانی با ترک یافته باشند یا آنکه بر این ایرانی و صلی ثابت نموده باشند شال که نه پاک
در نسب ترک ترو دست و فید اند و از این از طایفه سیح بگرد یا بطایفه باج نسبت به
و فو از ترک که می از منو رین است در با نسب ترک را و یا ستانده امیر که بسیار و یا طایفه
چسب فتنه و نامیان و دیگران از و بدیل انسل بود و منسوب و کرد و دست میگوید سلاطین شامه

از اصل استی که فتنه میباشند و او با و شامه و مرتدی بود که از مذنب بود و در گذشته افکار
و وطن خویش بود و چون این عرب را خوب میداشت و اغلب با رات روم و یونان را بر
ترجمه نمود بدین اسطرلاب خوب کرده و در ترک ترک فتنه و جیت یکی از امرای سلاطین
خود را با و داد و از آن دختر سلیمان توله شده و از سلیمان از طفل و از طفل عثمان بود و
بعضی دیگر از منو رین نسب ترک را با بل و ترک و نسبت میدهند و جیت سیم و سیم و سیم و سیم
پا او و از نو و یو که دولت تاریخ شارل گنت میباشد و او کیست که بعضی خبرهای تازه از تاریخ
و تربیت و نظیر شون شامه و تصحیح کرد و یکی ندارد و در اینک شامه با از طایفه ناما و ساکنین و
رو و خانه و طایفه باشند و گروهی دیگر از منو رین فتنه ترک و شستنی از ترک میدهند که ترک
از رو و خانه می ترکست و ترکهای که با یکی که را کو میانه از که الهی که التون طایفه باشند
بعضی که به طلاس تا این که فتنه و سبسی را که اگر و بچگونگی شده و با این اسطرلاب ترکست و از
جاری شد و دست شامه از شرق زمین قسمت و از جانب غرب فتنه و دست و جبر و رال و
نوار و از دست شمال بسبب و از جانب جنوب متصل است و جیت و لایات و اقد و از
بخا را می ترک و این لایات است که از قدیم لایم شود راست بر آن چهار و غیره با می سارا که می
چاهی و سبسان می تواند و قوانین اهل آنجا است و از می و اینها بری و کل که شش
زمین ضرب شمال است شرعی ایران را شاعر و دختران این ملک را و کج و توان بچگونگی
و کل یکی از شهرهای ترک است که با این سبب که کب سبیل جبار و سبب که بود و اند و
خوهران و دختران خود و فرا و جت و شکست نموده اند و این شعرا و شاعر و حسن ماست
مشوق خویش را بد لیلان فتنه و فتنه خار و یکه که از شهرهای شهور ترکست و از نسبت
میدانند و می کشند و از چنان میرانید که که ترکان و منو رین فتنه و از آن می کشند و فرس قدیم
مکملست و از ایران بکشته ترکست و از آن میانه که شش سبب مراد و فتنه و جبر و
غلا فتنه و نسبت و ادب و تربیت است و از آن در میان یونانیان بدیل ترک است

که بمنی مغلب غلام پستکار و بدکار است چنانکه لفظ ترک در زبان ایشان معروف است و بر هر وقتی القاب طایفه آغوز مشرقی که از اقوام متران منش شده اند و بر زمین غلبه سلسله آغوز بر سر مشبیه شده است و زبان آغوز زبان خاص ترک قدیم است که در او خبر بر زبان چنانی مشهور شد بعلت اینکه دلا بابت مسکه انداخته تصرف چنانچه خان برین چکریان آمدند بود و این طایفه را بعد بواسطه ترک بک نام طایفه از بک نام عینه و زبان آغوز که شاملوا بر ترک عینه میخوانند نام المان طایفه غراست که مرکبا آن باشد و این زبان تدریج در زبان بعضی از طایفه ترک برگزیده شده و زبان پلاجه و زبان شاملوا و مردان و است حاصل شده و در او خبر زبانیم قرنی که منزه از او باشد میروی باشد زبان شاملوشه و ترقی بکسل نمود و این تعبای با بطل کمال رسیده بود و در زبان مرحله مانده و ترقی نکرد و زبان شاملو و روز زبانیم هر کس می گذارد و آتش را و کالاش را و گرفت از مردم که این حاصل در خصوص آغوز مشرقی و از بک نام شده و بعلت اینکه اندک از هر چه بواسطه حال و بدن نکستایران از آغوز خربی خود که شاملوا با باشند جدا شده اند لیکن با جزیه بحال اصل الفنی با هم گاه شده و یکسان قافیه با یکدیگر پیوسته و شعرن شیک طبعی خود و شان که از زبانیا باشند داشته اند اصل را که از ابتدا میان شغل ذکر تا ریج قدیم ترکاک می شود و موافق آنچه نقل خودشان نقل کرده اند که در میادیم کردیم این اخبار را صورتی صدق و حقیقت تاریخی نیست لیکن با وجود این لازم است که گفتگوی آن را از موافق نیست میزانه قدیم ترکی که بعضی از طایفه میان آن آذربایجان است و مردان نیز می دانند چنان میشود و میگرد که در این طایفه آغوز خان می بود و دست پسر ترخان که بواسطه قناعت کثیره و توانین عیدیه و حسن خلق کریمه و باطنی طایفه ترکان شد میگوید که او صاحب تر ابراییم علیه السلام بود و دست در وضع مملکت ثانی دولت آسایش ملت و رعیت ترک شایسته تمامی جمیع که اعظم سلاطین محکم است و در ترک کرد و از غورخان مذکور به پیش ر استی پی بود و دست کرد و از مذکور به پیشی بکلیت مذکور شد که گفتا و سال

مولد

ملوک شیدا قزاق ترک و تملاق قزاقان و ملاش و کماجرای ساق و کرناقی بود و انور خان
بجانب جنوب حرکت کرد و محل حکومت خود را در دریای خزر داد و یکی از شهرهای مشهور کرکس
و تنجی را قدیم و جدید سلاطین است و جمعی این شهرت نمودند آن ملک است دراز منته قدیم
دارا ملک و انور خان و درین عهد و قریب ملکی در سلاطین از ملک دارا لارشا و مشین افشار
توابع انداخته بنده می بود دست انور خان پس از مغلوب ساختن قزاقان بدو محل کرکس
از تاراش و نیزم که گفته اند تا آخر تصرف خود و در آن وقت انداخته برش پس از برای انور خان
که ساسانی نام یافته است کوخانی آن بود و خان کوک خان غایب نگذاشت که منی آنها
علی القریب آفتاب ماه و سپه سالار و آسمان و کوه و دریا باشد و انور خان در پیش فرود میس
کیطایه صحران شکارچی بود روزی زبانباشان صحرای آن و حال سپهسالار و لا و انور پس
خوش را بشارت فرستید و ایشان را در امکنگ آن ستیرید کرد و برای پیرو خود او و انور
نامزاد سپهر ترک و تیر باران سپهر کوچک خود و در سپه های کوچک هر یک یکی از تیر باران
بردند و سپه های بزرگ که از باران سپهر خود و هر یک چند دستمند با تیرا سواران و انور
کوچک را و انور که بعد از قاضی اوج اوق و بی بی پست تیرا ستند و سپهر بزرگ را و انور
که بی بی پست یا شخته دست اسم او جانب راست قشون خود را با دست نامور و فرما کرد
جانب چپ را با چاقی است نامور و بوز قمار با سکه بر ساق چاقی ترجیح و انان و اوایل
مردن انور خان و لا و او مشرق و غرب ملک و را فاجای خود و قشون خود را چاقی کرد که سوا
جانب چپ بود و اندک ترک مشرقی و بوز قمار که روسای جانب راست بود و اندک ترک
هر یک ازین شش سپه را انور خان چار سپهر و دو و اندک سکرانان میست چار طوایف ترک
شد بعضی از فاجا که بوز و ملاطعت و تهم درازست سابقه قبول اتفاق افتاد و دست
بواسطه شمشک مرد و شدن اوقات در حقایع خلق بواسطه نایز قوم و دست ساری بر هر ساری
بانیتر که از فاجا غایب و ظاهر صورتی همی میرسد و چون یکس عادت است رسوم

خفته و نافع همه پستان بود ایشان را از نوازی بخارا گویند و در این طرف حیوان و در بلاد
خراسان اتراق اکسب کلنگین چو در سلطان محمود از اقلان یکی شاد و آل سامان بود که او را
بجاست خودین فرافرا کرد و بود و نه بدی که شد که زمانه سلطنت و حکمرانی را بقصد ابد خود
در آورده و تاج و تخت شایسته تصرف گشت چنانچه در وقت سبقت بر آن همه اقلان که
اقلای عرب که توان و اختیار باشند از جانب اقلان حکومت مصر داشتند و همین عامل را
وینستای خود و مولی هستند فلان ترک را و این اشخاصی هستند که از میان اندام است سلطنت
مستحقین تاج و تخت و دولت فراتر بشیرای بر سپهر شرایر که دارند و دیگر چارها است حکمرانی
که دارند و لقب خلیای را بمنای پادشاهی نمودند و محمود و آل که است که لقب بلب جلیل سلطان
شد تا آنوقت این لقب پیچ پادشاهی دادند و بود و سلطنت قریب یکصد و پنجاه سال
بود و آن اکسب کلنگین برقرار بود پس از آن شاد و شرایر ایشان بر پیشانی او بقبال سلطنت
و آمد و اکسب کلنگی ایشان روز بروز دین باطن اقلان و آمدند و مدت قرن که بهاست
از سبب سال باشد جمع مالک و اقلان و این دین باطن و اقلان را در بعضی سال و آمدند
بود و بعضی از سلطان سلجوق قلاو و در فغانی که داشتند بدین بجا و خارج و کرمان و شوش
حلب و روم را پیچک آوردند و طفلر کبیک که از نواد و بیوقوف بود و زمانه نیست و آمدند
اقلان را که در دست آل بود و بدین سبب خود در آورده و بجای او و اقلان بدین سبب
بار السلام نهادند و بسیار که یکی از اقلان باقی بود و دست اقلان از اقلان که کوه را
بود از میان برداشتند از جانب غنیه غلبه بر اقلان را می شد و در پیش لقب او ان طفلر غنیه
پس پر و کبیکسی از تجزیه خلافت قرار گرفت و جیسیمیا حضرت رسالت پناهی که بر دین نام
داشت و بوش نفاخت و عصای از تجزیه قرار پر دست گرفت طفلر پل از دین بن حسین را
دزد و غنیه پناهیست و بعد از آن بر تختی که در پیشوای غنیه بنشیند که دارد و بود و غیر این
فرما که کاشامل در بنایت مقلد و از جانب مقلد کبری و دین لر و آل مالک و اقلان

[illegible]

[illegible][illegible]

نصرت علی است که دنیا را آفرین
 با طاعت و آرد و بس
 مناسب است باین مثل و سپاس
 که در پیش تو ریا و دور و جوی است
 بزرگ میرزا خان است که بهر چه
 در پیش تو ریا و دور و جوی است
 این خلیفه را ملوستان میرزا خان
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 سلطان بود و بعد از آن میرزا خان
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 او را که در ملوستان بود و بعد از آن
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 از ما در ملوستان بود و بعد از آن
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 و یک شب جمعی مردم بهر دست
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 ناقصی در آن تواریخ شش ماه است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 گفت همه بهر دست و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 چنانچه یونانیان میگویند و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 چهار سال از دست تو رفت و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 و وقت تو می زنی و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 بجز آن که بهر دست و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 قابل این شان میدانند و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 تو سلطان سیاه است و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 امیر تیمور که در کابل است و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 امیر تیمور که در کابل است و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 بود و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 نه تنها قتل و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 بابا وانی هم تیمور و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان

ایشان و انخل قریه و بس از ایشان
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 فیما بین چار نفر اولاد خود و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 بین اولاد چنگیز خان و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 ایران و دور از ایران و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 ماسطت کرد و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 عوام بنون خان و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 و شی و بنون خان و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 کسی بخوابد و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 و انصاف نمی یابد و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 حکمران یونانیان است و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 یافت و حکمران و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 از اینها با یکی که جنگ کرد و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 سپهر سپهبدان میگویند و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 هر یک از ممالک متوجهی و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 و دروغ مردم و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 مرد صاحب و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 بر تبه سلطنت برسد و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 می آمد و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 نمود و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 بواسطه زمین و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان
 برای سولت و در حاکم راکه که است
 و در حاکم راکه که است و در ملوستان

بود و در شهرها یک حالت مخصوص بود که در خلق بحالات متغی می مردم داشت و می سرشار
اول ملذذات یعنی اهل این پسمان را که از پهلوانان مشهور ایران است مفید بود و در
کوشش و کاردان را که آنها را آنچه داشت و پیش و طرب بود از طرف حق نیز محاسن سکندر
که رفیق نیز نزد بختیوس ابلت است گفتن برست خود گشت و غیوف معروف است
حکمر که دنا گشتند میترید و مرکز غریبی را که کرده بود و غنی و فیکر و مکنی را که داده بود و نا
نیزه و نامت را که گشتند و زانو و دارا و نعل را میسار و میگرد و شعرا و اهل شعر
به داشت از اهل باغبان و غیره از اهل باغ و ترسیم نمود و اغلب و در خود و ایشان اوجه
و امید شایخ و اهل قلی و قضا و کامل داشت میل افری بازی شطرنج داشت شایخ
و له و خود را از دیگر کتاب بازی داشت و تبدیل می نمود و در آن باشد بازی بکشد کتاب
سلاطین سروران بزرگ بسیار را به بود و همیشه در وقت جنگ و صلح میانه آشتی
اگر چه خود حافظ شاهی بود که هر چه را که میخواستند با می شنیدند فراموش نکرد و گویا و داشت
قدر بود که میاست بجامه و نوبست خود را به می گشتی و منوی را می داشت از غریبی از جادو
کتاب بسیار می بخیزد و بازی و میگرد و او را برستان ترج مید و خودش در یک کتاب
چیزهای نیری نوشت که در کتب توری میگوید و مشغول است بر نظم او سراپی و زمین و آب و
مقنن و دعال بحاکم و لایات و آوازه و مرعالت فطرنج و دخل خزانه و ملکات و کرم و
انگوشن و تعلیمات و تعلیمات و داشت لیکن از این کتاب است و این کتابی اندک و
و بسیار معلوم شد که مدعی خالاست و تا چه بود و در نظر او و او را که بر پا و شاه و
باشد قواعد و اسرار حق که زود کرد و آوازه و عدالت و بزرگیشان و دلال عالم و شریف
ولایات و کتب مشرق و مابوسا می گفت است که در باس او و ایشان تجارت آمد و شد میکرد
و از وضع و کیفیت دولت و قوت شهنش و در با بنهر میکرد و آنچه ازین قبل انبار و میر می نمود
در و فراتر و یاد داشت میکرد و در تقسیم او در پیشش علی و امام حاضر بود و در آن

